

مقدمه ای بر آسیب شناسی پژوهش های ادبی (در حوزه ی تصحیح متون)

علی رضا لسانی (پهلوی)

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی پیام نور رشت

مقدمه

در عرصه مطالعات ادبی ، تصحیح علمی و انتقادی متون و آثار گذشتگان به هر کار دیگری مقدم است و به موازات حفظ نسخه های خطی ، احیاء و هرزه ی آن بر عالمان نیز از آرزوهای دیرینه ی پژوهشگران بوده است ، گرچه در چند دهه ی اخیر توجه ی قابل ملاحظه ای به آن شده ولی ارزش و جایگاه حقیقی این کار کاملاً مشخص نگردیده است.

امروز که از هر جهت بهترین و مساعدترین و شاید آرمانی ترین زمان برای این مقصد عالی است از آگاهان و دلسوزان این عرصه ، همت مضاعف طلب می شود. اگر محققان و مصححان انگلیسی زبان، صدواند سال را بر روی تصحیح آثار شکسپیر می گذارند به جهت رفع تحریف نساخ از یک ضمیر ، و اثری از آثار او را چندین بار تصحیح و چاپ می کنند، بر دانایان و مصححان فارسی زبان فرض مسلم است که در راه احیا و تصحیح نگارش های فارسی از هیچ کوششی و تلاشی دریغ نورزند و هیچ مجالی را به عبث از دست ندهند. (مایل هروی ۱۳۸۰: ۲۸۰)

در این مجال ، قصد توضیح یا گشودن این باب را نداریم و به ذکر نظر استاد جلال الدین همایی که شایان توجه است بسنده می کنیم. ((اولین قدم که در راه ترقی ادبیات ایرانی باید برداشت این است که پایه و اساس علوم ادبی را استوار و بارنامه های ملی خود را احیاء کنیم و برای کارهای ادبی دست افزاری که در بایست است آماده سازیم ، یعنی کمر سعی و کوشش بیندیم تا آثار قدیم معتبر نظم و نثر فارسی یا تصحیح کامل دقیق و توأم با نقد و تنقیح مطابق نمونه هایی که محققان عالی مقام ایرانی و شرق شناسان بی غرض خارجی بدست داده اند خوب

چاپ شود ... و تا این مقصود انجام نگرفته است در هیچ یک از رشته های فنون ادبی نه تحقیقات عمیق آرام بخش چشم باید داشت و نه در انتظار افکار و روش های تازه ی بی سابقه باید بود و تحقیقات ادبی را در حال حاضر مانند فرضیه های ابتدایی بعضی علوم طبیعی باید شمارد که پس از مدتی موجب مضحکه و استهزاء خواهد بود و بیشتر اشتباهات نویسندگان معاصر در مباحث لغت و دستور و شعب تاریخ ادبی و سیاسی و غیره ناشی از نقص مدارک و اسناد است... نگارنده در اثر همین تشخیص، بزرگترین خدمت به فرهنگ را احیاء آثار بزرگ قدیم دانسته است. (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۱)

اما آثاری که تصحیح انتقادی در آنها انجام نگرفته و به صورت پراکنده در کتابخانه های داخل و خارج کشور وجود دارد بسیار زیاد است و خود موضوع مستقلی است و بررسی آن مجال دیگری می طلبد و اگر از اندکی از آن آثار که توسط اهل فن و کسانی که به اصول و موازین تصحیح علمی و انتقادی واقف اند چاپ شده است، بگذریم، بعضی از آثار منتشر شده نیز به تصحیح مجدد و بازبینی دقیق تر نیاز دارند که موضوع بحث ماست.

این مقاله به دو نکته ای اساسی در این حوزه که آسیب ناشی از آن قابل توجه و ملاحظه است، می پردازد یکی آفات تصحیح غیر علمی، خصوصاً به بدیهی ترین قسمت آن، یعنی "انتساب نادرست اثر به مؤثر" و دیگری "تکیه بر حافظه" در بیان نکاتی که مراجعه به کتاب الزامی است.

انتساب نادرست اثر به مؤثر:

احیاناً نسبت نادرست اثری به کسی جز مولف اصلی، پژوهشگران را در شناخت صحیح اندیشه ها و آرام او دچار سر در گمی کرده و در نتیجه به قضاوت نادرست، نسبت به آرا و اندیشه های مولف اصلی منجر شود و در شکل دیگر، اثر بی ارزشی را به سبب انتساب به مولفی برجسته، مشهور و بلند آوازه کنند و برعکس، اثر ارزشمندی را به علت نسبت دادن به مولفی، از قدر و اعتبارش بکاهند، بنابراین دقت و جستجوی مصححان در آغاز کار برای اثبات این مطلب ضروری است و در صورت چنین اشتباه بزرگی، تبعات سنگین و جبران ناپذیری به وجود خواهد آمد. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می گردد.

آثار مربوط به عطار:

در زمینه ی آثار عطار که یکی از تاثیر گذارترین شاعرانی است که تفکرات و تأملات عرفانی اش در شعرا و عرفای بعد از خود به طور چشمگیری تاثیر داشته است، هنوز در ابتدای راه هستیم. ((دیوان غزلیات و قصاید عطار ... دو چاپ مشهور آن بر دست دو تن از محققان به نام عصر ما - یعنی استاد سعید نفیسی و دکتر تقی تفضلی خراسانی انجام گرفته است، مقداری از شعر های شاعران دیگر را نیز در خود دارد و نمی توان گفت که آن چه در این دو چاپ آمده تماماً سروده ی عطار است. چنین می پندارم که اگر براساس روش های علمی و تکیه

بر قدیمی ترین نسخه های موجود و رعایت مسائل سبک شناسی ، تصحیح مجددی از دیوان عطار انجام شود چیزی حدود ۳۵ تا ۳۰ درصد شعرهای چاپ دکتر تفضلی که جامع تر و سودمندتر از چاپ استاد نفیسی است - به کنار خواهد رفت.)) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱)

در مورد آثار مسلم و قطعی^۱ عطار هنوز جای تحقیق و تفحص بیشتر وجود دارد ولی انتساب نادرست بعضی از آثار مانند هیلاج نامه و خسرو نامه و... به عطار نیشابوری که - دقت در این کار از وظایف محققان و مصححان است- باعث شده، پژوهشگران برجسته ای که در زمینه ی شناخت عطار نامور و مشهور بوده اند نیز نتوانند در دست یابی درست به سرچشمه تفکر عطار به مقصود خود نائل شوند و احیاناً از خطا مصون مانند چنان که بسیاری از محققان چونان بدیع الزمان فروزانفر و هلموت ریتز و دیگران به خاطر آن که مصحح خسرونامه^۲ بدون کوچک ترین تردیدی انتساب مذکور را شهرت داده است ، نتوانستند به آبشخور و سرچشمه ی آثار معتبر و اصیل او دست یابند. (مایل هروی ، ۱۳۸۰: ۳۱۷-۳۱۸)

((باتوجه به این مسائل، هرگونه کوششی که برای تبیین جهان بینی او خارج از این آثار^۳ انجام شود، خلاف اصول تحقیق است و از قبل نامربوط بودن آن معلوم است، مانند کوشش هایی که بر تنس خاورشناس معروف روس انجام داده و کوشیده است "جهان شناخت صوفیه" را از دیدگاه عطار نقد و تحلیل کند و اساس کار خود را بر منظومه ی بلبل نامه قرار داده است که در عدم ارتباط آن باعطار ، کوچک ترین تردیدی وجود ندارد)). (شفیعی کدکنی ، ۱۳۸۰: ۲۳)

((بنابراین ، در حوزه ی عطار شناسی ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم و تمام احکامی که تاکنون صادر شده است از مقوله ی غنیات است و نمی تواند اساس تحقیق علمی قرار گیرد. تصحیح مجدد آثار مسلم او به شیوه ی علمی مقدمه ی واجبی است برای هر گونه تحقیق دیگر در باب او (همان : ۱۰۳)

شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسیا یا امیر سید علی همدانی

((عده ی زیادی از کاتبان، شرح فصوص الحکم را از نگارش های امیر سید علی همدانی (م ۷۸۶ه.ق) دانسته اند و بعضی دیگر در ظهریه یا در ترقیمه ، آن را به خواجه محمد پارسیا (م ۸۲۲ ه.ق) نسبت داده اند. اگر متن مزبور از نگاشته های همدانی به شمار آید، مبین نکته ای است باریک ، مبتنی بر این که صاحب سلسله ای که همدانی یکی از بزرگان آن است در حدود نیم قرن پیش از او با آرای ابن عربی - صاحب فصوص الحکم - در جدال و ستیز بوده اند، و شیخ شیخ همدانی - یعنی علاء الدوله سمنانی - او را ملحد و زندیق خوانده و اگر برالفتوحات المکیه ی او حاشیه هایی زده ، همه در رد او بوده است ، در حالی که بر اثر نفوذ و غلبه ی آرا و آثار ابن عربی در شرق جهان اسلام بعضی از پیروان او مانند همدانی ، ابن عربی را پذیرفته و بر مشهور ترین اثر او گزارش و شرح نوشته و یا به دفاع از او برخاسته اند.

این مساله به لحاظ تحقیقات تطبیقی در خصوص آرای عرفانی رایج در سده های هفتم و هشتم هجری و به خاطر شناخت سلسله ی ذهبیه و به جهت غلبه ی آرا و آثار ابن عربی بر عرفان منطقه در خور تامل است و واجد اهمیت .

"نقد داخلی متن" موضوع بحث نیز نشان می دهد که سبک نویسندگانی و تکیه کلام معروف و مکرر آن - یعنی آوردن ((ای عزیز)) ، ((ای عزیز)) در آغاز هر بند - از آن امیر سید علی همدانی است و با طرز نویسندگی و تکیه کلام محمد پارسا مانندگی ندارد . هم بی توجهی جاسی ، که دو شرح بر فصوص الحکم نوشته و به احوال همدانی و پارسا در صفحات الانس توجه داده، به نحوی که همدانی را صاحب شرح فصوص الحکم می خواند و به شرح فصوص الحکم پارسا تصریح نمی کند ، در عین آن که از ارادتمندان خواجه پارساست و متعلق به سلسله ی او - نقشبندیه - و دیگر نکات مربوط به نقد خارجی موبد این است که شارح آن شرح، امیر سید علی همدانی است نه خواجه پارسا. با این همه مصححی آن را به نام پارسا انتشار داده است^۵)). (مایل هروی ، ۱۳۸۰ : ۵۰۲)

اشعار ابو سعید ابوالخیر

انتساب نادرست دیگری نیز که قابل توجه است در باره ی شاعری ابوسعید ابوالخیر انجام گرفته که آن نیز با تلاش و بررسی های محققانه ی یکی از استادان برجسته اصلاح گردیده است.

استاد سعید نفیسی در کتاب سخنان منظوم ابوسعید اشعار و رباعیاتی را جمع آوری کرده و با اتکا به منابع و مآخذ معتبر پاره ای از آنها را منسوب به ابوسعید ابوالخیر دانسته است. ولی مولفان منابع اصلی یعنی اسرارالتوحید و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر بر این باورند که : شیخ مابوسعید ، هر چند در میان سخنان و مجالس خود به کرات ابیاتی بر وصف حال و مقال بر زبان جاری می کرد ، جز یک بیت و یک رباعی شعر دیگری نسروده است و آن ابیات به شرحی است که براساس متن صریح اسرارالتوحید در پی می آید:(مایل، ۱۳۷۸: نه وده) درویشی بوده است در نیشابور ، او را حمزة التراب گفتندی ، از تواضع که در وی بودی . روزی به شیخ ما رقعه ای نبشت ، ویر رقعه ، تواضع راه بنوشت که ((تراب قدمه)) شیخ ما قدس الله روحه العزیز ، بر ظهر رقعه نوشت جواب آن ، این یک بیت و بدو فرستاد ، بیت : چون خاک شدی خاک تراز خاک شدم / چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم و شیخ الاسلام جد این دعاگوی ، خواجه بوسعید ، آورده است که جماعتی را گمان افتاد که بیت هایی که در میان سخن بر زبان مبارک شیخ ما می رفته است او گفته است و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی ، در حالت خود به مشاهده ی حق ، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی در همه عمر او ، الا این یک بیت که بر پشت رقعه ی حمزه نوشت و این دو بیت که هم شیخ فرموده است :

جانا به زمین خابران خاری نیست / کش با من و روزگار من کاری نیست

بالطف و نوازش جمال تو مرا / در دادن صد هزار جان عازی نیست

بیش از این ، او نگفته است. دیگر هر چه بر زبان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است. (متور، ۱۳۷۱: ۲۰۲-۲۰۳)

نویسنده ی کتاب حالات و سخنان شیخ ابو سعید نیز به این معنی اشاره می کند و پس از ذکر یک بیت شعر ابو سعید بر پشت نامه ی حمزه التراب می گوید: ((پس شیخ روی به جمع کرد و گفت: ما هرگز شعر نگفته ایم، آنچه بر زبان ما رود، گفته ی عزیزان بود و بیشتر از آن پیرابوالقاسم بشر بود. این بر اندیشه ی آن درویش رفت.)) (مایر، ۱۳۷۸: ده)

واله ی داغستانی و ره انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی

انتساب نادرست دیگری نیز در مورد یوسف و زلیخای فردوسی وجود داشته و محققان بزرگی را بر آن داشته است تا در رد یا انتساب او به فردوسی ، آرا و نظراتی را مطرح کنند. ولی جالب است بدانیم واله ی داغستانی (۱۱۲۴- ۱۱۷۰ ق) در تذکره ی ریاض الشعرا که به سال ۱۱۶۱ ق در هند تالیف شده است (فتوحی ، ۱۳۷۹: ۲۵۸) در ارزیابی یوسف و زلیخای فردوسی با نگرش تاریخی در انتساب این منظومه به فردوسی تردید می کند.)) (همان: ۲۷۰). ((جالب آنکه دو قرن پس از وی اغلب خاورشناسان و محققان ایرانی هنوز در اثبات انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی می کوشیدند. از آن جمله هرمان اته خاورشناس آلمانی نیز به دام همین اشتباه افتاد و برای این که اثبات کند یوسف و زلیخا از آن فردوسی است حدود ۱۲ منظومه ی خطی که به تقلید از یوسف و زلیخا سروده شده معرفی کرده، دستنویس های آن ها را با چه زحمتی خوانده، با هم مطابقت داده و در نهایت فردوسی را "پدر ادبیات رمانتیک ایران" نامیده است ، وی کوشیده تا سیر تحول منظومه های رمانتیک از فردوسی به بعد را بررسی و تبیین کند.)) (فتوحی ، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۶)

شارخ دفتر هفتم مثنوی ، شیخ اسماعیل انقروی

محققان و پژوهشگران گذشته نیز - همان طور که در تشخیص واله ی داغستانی در انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی ملاحظه شد - گاهی به دریافت هایی می رسیدند که بسیار ارزشمند و قابل تامل بوده است ، ولی بوده اند بزرگانی که باهمه ی علم و آگاهی که داشتند به عللی نتوانستند و قدرت ذهنی آن را نداشتند که از اثر به موثر پی ببرند مانند شارخ معروف مثنوی شیخ اسماعیل انقروی که ((دفتر مجموع هفتم (مثنوی) را نیز چنان در شرح گرفته انگار که به یقین سروده ی مولانست و با کار ، در واقع، بر خلاف حقیقت انتساب آن را به مولانا تصدیق کرد. همین امر سبب شد که متقدمانش او را از اسلوب کار و فلسفه ی مولانایی خبریخوانند (گولپینارلی، مولویه، ۱۸۷). می دانیم که مثنوی بیش از شش دفتر ندارد و تنها شیخی از مولویان که آن را از ان مولانا دانسته شیخ اسماعیل انقروی است که به همین سبب نه تنها با خشم مشایخ مولویان زمان خود

روبه رو شد که مثنوی شناسان ایران نیز به زبانی تند بر او تاختند و انتساب این دفتر را به مولانا تهمتی بزرگ و گناهی نابخشودنی خواندند و منشاء چنین کاری را ((قلت اطلاع و سرمایه در زبان فارسی و آشنایی به طراز کلام و طرز سخن بزرگان)) دانستند؛ زیرا سراینده‌ی این دفتر ((به زبان فارسی آشنایی چندان نداشته)) آن را به قصد تقلید به هم پیوسته و از فرط ناهوشیاری و دوری از مجاری استعمالات زبان فارسی مرتکب اغلاط شنیع گردیده، حتی یک بیت که متضمن فکری لطیف یا لفظی شریف باشد نظم نداده است)) - [فروزانفر، رساله، ۱۶۱] (لاهوری، ۱۳۸۶: ۱۱۸) به نظر می‌رسد شارحی همچون انقروی که توانسته است شش دفتر را ((فاصلاته و محققانه شرح کند)) (فروزانفر، شرح، ج ۱، ص ۱۰۷) و نیکلسون اثر انقروی را بهترین تفسیر شرقی مثنوی خوانده که در آن روزگار موجود بوده است (نیکلسون، شرح، ۲) نتوانسته با ذهن و زبان مولانا تا این حد آشنا شود که بفهمد دفتر هفتم از آن مولانا نیست و از فرد دیگری است!

یکی از استادان برجسته‌ی معاصر معتقد است: ((هر مولف، یک منظومه‌ی زبانی و ذهنی خاصی خود دارد که در تمام آثار او، به طور یکسان، جاری است و هر عبارتش می‌تواند عبارت دیگر او را تفسیر و عنداللزوم اصلاح کند))، (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸) ولی انقروی گویا نتوانسته است به اعماق ذهن مولانا نفوذ و رسوخ کند، هرچند نامش رسوخ الدین اسماعیل انقروی (و معروف به رسوخی^۷) بوده است!

و انتساب عشاقی نامه به فخرالدین عراقی:

یافته‌های جدید در باره‌ی غلط بودن انتساب ((عشاقی نامه)) به فخرالدین عراقی دلالت دارد. درباره‌ی غلط بودن انتساب ((عشاقی نامه)) به عراقی و صحت انتساب آن به عطایی نگارنده (دکتر نصرالله پور جوادی) در مقاله‌ی ای به نام "شاهد بازی‌های احمد غزالی در تبریز" به تفصیل بحث کرده است. این مقاله قرار است در جشن نامه‌ی ی پروفیسور هرمان لندولت چاپ شود)) (پور جوادی، ۱۳۷۹: ۶۲ پاورقی)

تردید در انتساب سامنامه به خواجوی کرمانی

در مورد انتساب سامنامه به خواجو تردید بسیار وجود دارد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۱۹ پاورقی)

انتساب ترجمان البلاغه به فرخی سیستانی!

ترجمان البلاغه از قدیم تا زمان پیدا شدن نسخه‌ی معتبر از آن توسط پروفیسور احمد آتش - به فرخی سیستانی نسبت داده می‌شد اما پس از یافتن این نسخه، معلوم شد که مولف آن محمد بن عمر الرادویانی است^۸ تا اینجا بحث انتساب نادرست اثر به موثر به پایان می‌رسد ولی نوعی انتساب نادرست دیگری که ناشی از گرایش‌های مرامی و ایدئولوژیکی و اغراض دیگر بوده، باعث شده که آرا و اندیشه‌های نادرستی به بزرگان ادب و فرهنگ ما نسبت داده شود که اغلب از سوی خاورشناسان صورت گرفته است، ما به صورت گذرا به چند

نمونه اشاره می‌نمائیم، هر چند مستقیماً به بحث اصلی ما مربوط نیست ولی چون نوعی انتساب است، توجه به آن را برای خوانندگان دور از فایده نمی‌دانم.

((تاریخ ادبیات یان ریپکا، دائرة المعارفی است از آرا و پژوهش‌های خاورشناسان که به لعاب ایدئولوژی چپ آراسته شده است ... دانشمندان و نویسندگانی همچون خواجه نصیر طوسی و قابوس و شمشیر بازوان فتودالیسم اندوسخت مورد نکوهش قرار می‌گیرد. (پرزوی چیک)) رستم را دل سپرده و وفادار به فتودالیسم معرفی می‌کند و اسدی طوسی پدافنگر استوار حقوق اشرافیت کهن است ...

ادوارد براون هم تا حدودی همت خود را معطوف برخی جریان‌های افراطی و اقلیتی کرده است توجه ی بیش از حد وی به فرقه ی بابت و بهائیت در ایران جلد آخر تاریخ ادبیات او را به یک دفاعیه ی فرقه ای بدل کرده است تا حدی که مترجمان این جلد برای دفاع این شبهه، ناگزیر شده اند که سلسله مقالات محیط طباطبایی درباره ی کتاب "نقشه الکاف" (تاریخ بابیه) را به پیوست کتاب چاپ کنند. این مقالات گوشه هایی از حقایق تاریخ بابیه را باز نموده و روشنگر مباحثی است که براون در این جلد از تاریخ ادبی خود و نیز کتاب "مواد اصلی برای تاریخ بابیه" متذکر آن‌ها گردیده است.

گویی در نهان، براون ایده و مرامی خاص را دنبال میکند، او به فرقه های اسماعیلیه، حشاشیین و تاریخ عقاید و اعمال آن‌ها توجه ی بلخی داشته و در شناسایی فرقه های غالبه ی شیعه و بهائیت کوشش تمام کرده، همچنین به استخراج حکایات و روایات کفرآمیز و شک انگیز جعلی درباره ی ناصر خسرو، خیام و ابوالعلاء معری دلبستگی زیاد دارد. طرح این مسائل فرعی در فرهنگ و ادیان ایرانی از سوی و مخالفت وی با فردوسی به عنوان مظهر ملیت و قومیت ایرانی از سوی دیگر، این گمان را در ما می‌افکند که وی انگیزه هایی برای تحقیق ادبی صرف در سر داشته است" (فتوحی، ۱۳۸۲: ۹۹-۱۰۲)

۲- تکیه برحافظه در کار تحقیقی و پژوهشی خطاست:

از خصوصیات بارز دیگر پژوهش‌های ادبی پرهیز از حافظه و مراجعه به منابع و مآخذ معتبر است، بر محقق و پژوهشگر است که به هنگام پرداختن به کار پژوهشی با وسواسی عالمانه برای رفع مشکلات و نکته های مبهم و تردید آمیز به منابع و مآخذ معتبر مراجعه نماید و بر حافظه ی خود متکی نباشد زیرا حافظه هر چند قوی و نیرومند باشد باز تکیه کردن به آن خطاست. به نقل از علامه ی قزوینی در حوزه ی نقد و تصحیح متون جملات ارزشمندی را آورده اند، اگرچه این نظر در حوزه های دیگر پژوهشی هم صادق است که: " اگر مصحح از حافظه ی سرشار و گیرا هم برخوردار باشد و به هنگام تصحیح اثری، صرفاً به حافظه اش متکی گردد، گاه گاهی به تصحیحاتی دست می‌یازد که پس از عرضه داشت آن اثر، خود او از نادرستی های وارده - که برخاسته از اطمینان به محفوظات است - در تحریف و شگفتی می‌ماند". (مایل هروی، ۱۳۸۰: ۲۲۴)

در این جا به چند نمونه ضعف و خطای "تکیه بر حافظه" اشاره می شود.

۱- استاد دکتر ضیاء الدین سجادی درباره ی کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه اثر عزالدین محمود کاشانی در دو کتاب خویش مطلب واحدی را به دو صورت بیان کرده است و تناقض آشکاری بین دو نوشته ی ایشان دیده می شود. یکبار در کتاب "سیری در اندیشه و شناخت (معرفت) آورده اند: این کتاب (مصباح الهدایه) بر اساس و مبنای مطالب کتاب عوارف المعارف تألیف شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر بن عبدالله سهروردی (متوفی ۶۳۲ هـ. ق) تألیف شده و بعضی کار عزالدین محمود را ترجمه ی عوارف المعارف دانسته اند اما این درست نیست و مصباح الهدایه خود کتاب مستقلی در عرفان و تصوف و سیر و سلوک است" (سجادی، ۱۳۶۶: ۱۶۳) اما همین مطلب را با تکیه بر حافظه ی خود- آن هم در اواخر عمر خویش - این طور نوشته اند: در مصباح الهدایه ی عزالدین محمود کاشانی که ترجمه ای است از عوارف المعارف ابوحفص سهروردی ... (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰) و در جایی دیگر از همین کتاب مجدداً نوشته اند: "از کتب مهم علم تصوف در قرن هشتم، مصباح الهدایه ی عزالدین محمود کاشانی (متوفی ۷۳۵ هـ. ق) است که قبلاً گفته شد ترجمه گونه ای از عوارف المعارف ابوحفص سهروردی است (همان: ۱۶۵). آشکارا در مورد معرفی یک کتاب دچار تناقض گردیده اند.

۲- گلشن راز شیخ محمود شبستری

یکی از دانشمندان و بزرگان عصر ما نیز با تکیه بر حافظه، مرتکب اشتباه بزرگی شده اند، در مورد شبستری و گلشن راز نوشته اند: " شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی [۶۶۶-۵۸۷ هـ. ق] هفده سؤال به تبریز فرستاد و اتفاق کردند که شیخ شبستری [۷۲۰-۶۸۷ هـ. ق] آن ها را جواب بدهد و شبستری گلشن راز را سرود. در این عبارت سه غلط فاحش هست: سوال کننده امیر حسین هروی است (متوفی ۷۸۲). تعداد سئوالات هجده تاست نه هفده تا. و اتفاق نکردند بلکه به تصریح "شبستری" یک مرد کار دیده " بدو گفته است که "جوابی گوی دردم". وانگهی چگونه ممکن است بهاء الدین زکریا مولتانی که پیش از تولد شبستری در گذشته است، سؤال کننده ی از او باشد! [ذکاونی قراقرلو، ۱۳۸۱: ۷]

تقاضای شمس تبریزی از عبدالرزاق کاشی!

گاهی اشتباهات به حدی بزرگی و غیر قابل قبول است که اصولاً تمام مطالب گفته شده ی محقق یا مدرس را تحت الشعاع قرار می دهد. " یک مدرس مشهور فلسفه و عرفان گفته است: عبدالرزاق کاشی، شرح غصص را به تقاضای شمس تبریزی نوشت ". جالب است بدانید که عبدالرزاق کاشی در ۷۳۵ در گذشته حال آن که شمس تبریزی معروف، مرشد مولوی در ۶۲۵ غایب شده و احتمالاً به دست علاء الدین پسر مولوی برسبریک مساله ی خانوادگی کشته شده است. به هر حال این دو در سال وفات نود سال اختلاف دارند، چطور می شود شمس تبریزی از کسی که هنوز متولد نشده است، تقاضای تألیف کتابی نماید! طرفه این که

این مدرس مشهور فلسفه و عرفان این مطلب را در حضورده ها متخصص مباحث اسلامی در یک کنگره ی بین المللی مطرح می کند و از احدی صدا در نمی آید [همان: ۸]

اشتباه در سهروردی ها

یک نویسنده ی معروف اسلامی معاصر، شهاب الدین عمر سهروردی صاحب عوارف المعارف (متوفی ۶۳۲) را با شهاب الدین یحیی سهروردی صاحب حکمه الاشراف (مقتول ۵۸۷) اشتباه کرده و چون ابن عربی (متوفی ۶۳۸) با سهروردی صاحب عوارف المعارف ملاقاتی داشته، می نویسد: سهروردی صاحب حکمه الاشراف بعضی افکارش را از محی الدین عربی اخذ کرده است. حال آن که صاحب حکمه الاشراف ۵۱ سال پیش از محی الدین فوت [مقتول] شده است [همان: ۹]

ارسال المثل در مثنوی

باز با تکیه بر حافظه، استاد گرانقدر و محقق برجسته آقای نجیب مایل هروی در تکمله ای بر آخرین بخش کتاب "شکوه شمس" که به پژوهش های "فارسی زبانان درباره ی آثار مولوی" پرداخته اند، کتاب "ارسال المثل در مثنوی" را به آقای منصور ثروتی نسبت داده اند، این کتاب را آقای "علیرضا منصور مویب" تالیف نمودند، ولی در ذهن استاد بزرگوار نام آقای دکتر منصور ثروت استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران تداعی شده و این کتاب به اشتباه به ایشان نسبت داده شده است.

حسین خوارزمی شارح فصوص - حسین خوارزمی صاحب ارشاد المریدین

البته استاد مایل هروی در همین تکمله، نکته ی بسیار ارزشمندی را درباره ی "حسین خوارزمی" آورده اند و چون به نوعی به موضوع نوشته ی ما مربوط است لازم می دانم همین جا ذکر کنم:

"حسین خوارزمی (مقتول ۸۳۹ ق) نخست شرحی منظوم به نام "کنوز الحقایق فی رموز الدقایق" بر مثنوی پرداخت و پس از آن در حدود سال ۸۲۳ ق. جواهر الاسرار و زواهر الانوار" را با توجه به آراء ابن عربی و با تکیه به آثار قیصری ساخت که متضمن سه دفتر (۱-۳) مثنوی" است. گفتنی است که خانم (آن ماری) شیمل چونان همه ی محققان معاصر، لقب ابن حسین خوارزمی را "کمال الدین" آورده، حال آنکه همانطور که در مقدمه ی "شرح فصوص الحکم" همین خوارزمی نوشته ام: تذکره هایی که از نظر گاه ترجمه ی احوال خوارزمی مذکور، اعتباری دارند، عبارتند از "مجالس النفائس" نوایی (ص ۹)، "هفت اقلیم" رازی (۳۲۰/۳) و "مجالس العشاق" گازرگامی (ص ۱۶۲) که هرگز به لقب خوارزمی اشاره ای نکرده اند. پس از یکصد سال و اندی که حسین خوارزمی - از سلسله حسینیة همدانیة (م ۹۵۸) - پایه عرصه ی عرفان گذارد، تذکره نویسانی مانند قاضی نورالله شوشتری احوال و آثار حسین خوارزمی - شارح "فصوص" - و حسین خوارزمی صاحب "ارشاد المریدین" را که این یکی با لقب "کمال الدین" شهرت داشته، بوده است. بهم آمیخته اند و جمیع معاصران از هموتبع کرده و شارح "مثنوی" را

"کمال الدین" لقب داده اند درحالیکه خوارزمی مورد بحث رامعاصران او مانند یوسف اهل^{۱۱} "تاج الدین" نامیده است و به دلایلی که در مقدمه ی "شرح فصوص" خوارزمی یاد کرده ام، سخن یوسف اهل در این مورد ازجمله معتبرترین اقوال و نیز قابل آن، همزمان باخوارزمی شارح مثنوی است (شیمل، ۱۳۶۷: ۵۵۴) کتاب "جواهر الاسرار و زواهر الانوار" خوارزمی در سال ۱۳۸۵ کتاب سال^{۱۲} شده است ولی متأسفانه پس از گذشت حدوداً ۱۸ سال از نوشتن مطلب فوق هنوز "کمال الدین" نوشته اند و به "تاج الدین" اشاره ای نکرده اند.

نتیجه گیری

می توان درچند جمله این مقاله را به این صورت به پایان برد که اکثر آثار مهم و امهات متون ما هنوز در شکلی اعتماد بخش و قابل اطمینان به هیئت چاپ درنیامده اند، از دیوان شمس تبریزی^{۱۳} گرفته تا دیوان و آثار سنایی^{۱۴} و انوری^{۱۵} و عطار^{۱۶} و... لازم است پژوهش گران عرصه ی تصحیح و نقد متون با پرورش و هدایت استعدادهای مستعد در این زمینه بتوانند راهیابی علاقه مندان را به این عرصه تسهیل نمایند و در اصلاح و نقد این آثار علاوه بردقت، تسریع لازم صورت پذیرد. تا بتوان در نقد و تحلیل و استناد به آن ها با طیب خاطر عمل کرد، لازم است پیشنهاد خود را همین جا مطرح کنم که ادبیات با حوزه های بیکران و گسترده ی خویش نیازمند به تجزیه شدن درچند رشته ی تخصصی می باشد که توسط کارشناسان آگاه و خبره انجام گیرد تا بتوان با حمایت های آگاهانه از اهل فن از بی سروسامانی پژوهش های ادبی جلوگیری شود و هم آثار منقح و مصحح ارزنده و ثمربخش در همه عرصه ها بوجود آید. البته امیدواریم با گسترش تحصیلات تکمیلی درحوزه ادبیات و علوم انسانی و وسایل و امکانات پیشرفته ی امروزی درآینده ای نه چندان دور بتوانیم آثار ارزشمند و گران بهای نیاکان خویش را به صورتی قابل قبول عرضه نمائیم.

درپایان خود را ملزم می دانم که ذکر نمایم، نگاه انتقادی و نکته گیری این مقاله به آثار و تالیفات این بزرگان هرگز به معنای نادیده گرفتن زحمات طاقت فرسای آنان نیست آن هم در روزگاری که با کمبود کتاب، نبود دانش فهرست نویسی، کتاب شناسی و وسایل پیشرفته ی امروزی مواجهه بوده اند و توانسته اند کارهای بزرگ را یک تنه سروسامان دهند و ادب و فرهنگ و زبان فارسی را تا حدی پیش ببرند که امروز ما نیز بر سرخوان تحقیق و پژوهش آنها نشسته ایم و به خود اجازه می دهیم دست به قلم ببریم.

پی نوشت:

۱- جز آن چهار منظومه (منطق الطیر و الاهی نامه و اسرارنامه و مصیبت نامه) و دیوان و مختارنامه و کتاب تذکره الاولیاء هیچ اثر دیگری از عطار نیست و تمام منظومه های نادرستی که به اسم بلبل نامه، بیسرنامه، پسرنامه، حیدری نامه، پندنامه، جوهرالذات، حلاج نامه، سیاه نامه، اشترنامه، لسان الغیب، مظهرالذات، معراج نامه، مفتاح الفتوح، نزهت نامه، وصلت نامه، هیلاج نامه، وجود دارد و بعضی از آنها مانند پند نامه متاسفانه بارها و بارها به نام او نشر یافته، هیچ کدام از آثار او نیست. (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۷)

۲- در چندسال اخیر استادان محقق مانند عبدالحسین زرین کوب و محمدرضا شفیعی کدکنی عقده ی انتساب ناروای خسرونامه را به عطار گشودند. رش: مقدمه ی مختارنامه، صص شصت و سه. (مایل هروی، ۱۳۸۰: ۶۲۳)

۳- ر.ک. پی نوشت شماره ۱.

۴- مراجعه شود به تصوف و ادبیات تصوف، یوگنی ادوارد ویچ برتلس، ترجمه ی میروس ایردی، تهران، امیرکبیر، مقاله ی "بلبل نامه ی فریدالدین عطار" ۲۶۱-۲۸۱ و مقاله ی "کیهان شناخت صوفیه در آثار عطار" ۲۹۳-۵۷ و مقاله ی "خیاط نامه ی فریدالدین عطار" ۶۰۶-۵۹۱ برای محل نشر اصل روسی این مقالات مراجعه شود به:

History of Iranian literature, by Jan Rypka, Dordrecht, Holland, 1968P. 778

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳)

۵- مشخصات چاپ مذکور چنین است: پارسا، محمد (۱۳۶۶) شرح فصوص الحکم، تصحیح دکتر جلیل مسگرزاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، البته استاد دکتر جلیل مسگرزاد در دانشنامه ی جهان اسلام چاپ اول ۱۳۷۹، ذیل پارسا، خواجه محمد، آورده اند که "برخی در صحت انتساب این اثر به خواجه محمدپارسا شک کرده اند و برای اطلاع بیشتر ارجاع داده اند به مقاله ی خود "بررسی شروح فارسی فصوص الحکم و تأمل در صحت انتساب شروح به شارحین" معارف، دوره ی ۸، ش ۲ (مرداد- آبان ۱۳۷۰)، بدیهی است که این ارجاع به متقدین قبلی است و کتاب استاد نجیب مایل هروی که مورد استناد ماست در سال ۱۳۸۰ منتشر گردیده است.

۶- لازم به توضیح می باشد که در دوبیت ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید کلمه ی "خابران" آمده ولی در مقدمه ی کتاب ابوسعید ابوالخیر فریتس مایر که استاد دکتر مهرآفاق بایبوردی نوشته اند "خاوران" گذاشته اند، ما از متن اصلی اسرارالتوحید استفاده نمودیم. قابل ذکر است استاد دکتر سیدمحمد دامادی نیز در کتاب "ابوسعیدنامه" در بخش "ابوسعیدشاعر" دلائلی بر شاعری ابوسعید اقامه کرده اند. [دامادی، ۱۳۶۷: ۷۰-۷۴]

۷- آنقروی، رسوخ الدین اسماعیل بن احمد (د ۱۰۲۱ق / ۱۶۳۱ م) متخلص به رسوخ و مشهور به رسوخی دده، از مشایخ صوفیه و شارح مثنوی مولوی، از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست اما می دانیم که نخست

برطریقیت بایرانیه از سلسله ی خلوتیه بوده، سپس به طریقت مولویه پیوست و خلیفه ی بوستان چلبی، شیخ مولویان شد. وی مدتی بعد به استانبول رفت و هدایت و ارشاد سالکان "مولوی خانه غلطه" را برعهده گرفت... انقروی در استانبول درگذشت و در همان "مولوی خانه" به خاک سپرده شد. وی شعرنیز می سرود و دیوان شعری به ترکی به او نسبت داده اند... (محمدی، ۱۳۸۰: ۳۹۹-۴۰۰)

۸- ترجمان البلاغه کهن ترین اثر دزبارة ی صنایع ادبیات ایران در دوره ی اسلامی است که تاکنون شناخته شده و یکی از آثار بسیار معدود مثنوی فارسی است، قبلاً به فرخی [سیستانی] شاعر معروف نسبت داده شده بود و تنها به نام شناخته می شد، پروفسور [احمد] آتش نسخه یی از کتاب را (به شماره ی ۵۲۳ در کتابخانه ی فاتح) پیدا کرد. ضمن اثبات موثق بودن کتاب، و ماهیت روایت مکرر دزبارة ی مولف آن و رسیدن به این نتیجه که کتاب بعد از ۲۸۱ هـ ق و پیش از ۵۰۷ هـ ق تألیف شده، ترجمان البلاغه را تحلیل کرد و دریاب ارتباط این کتاب با آثار همانند و با توضیحات کامل به تصحیح اغلاط و فراوان موجود در کتاب پرداخت. (سبحانی، ۱۳۸۴: ۳۶۸-۳۷۰)

۹- در مورد رد کشته شدن احتمالی شمس تبریزی توسط علاء الدین مراجعه شود به [موحد، ۱۳۷۵: ۱۹۷-۲۱۱]
۱۰- آقای دکتر مهدی درخشان در کتاب [حسین خوارزمی، ۱۳۶۰: ۳۶ مقدمه] آورده اند... ولی به طوری که از فضای سخنان مولف برمی آید وی دفتر چهارم را نیز به شرح آورده که عهده داران طبع کتاب در هندوستان به همه ی آن دست نیافته اند.

۱۱- رک: فرائد غیائی (ج ۲)

۱۲- کتاب "جواهر الاسرار و زواهر الانوار" به همان صورت قبلی یعنی ذکر "کمال الدین" در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات اساطیر در تهران چاپ شد و در سال ۱۳۸۵ به عنوان "کتاب سال" معرفی گردید.

۱۳- مانند غزل بسیار معروف: روزها فکر من این است و همه شب سخنم / که چرا غافل از احوال دل خویشتنم که شاید معروف ترین شعر مولانا باشد و از او نیست و یا غزل معروف دیگر که در دیوان شمس، کلیات دیوان کبیر، چاپ استاد فروزانفر هم آمده با این مطلع:

اندر دو کون، جانای بی تو طرب ندیدم / دیدم بسی عجایب چون تو عجب ندیدم

که از نزاری قهستانی است، مراجعه شود به دیوان نزاری غزل ۸۳۴ چاپ استاد دکتر مظاهر مصفا... یا غزل: ما زخوابات عشق مست آمدیم / نام بلی چون بریم؟ چون همه مست آمدیم. که به تصریح محمد عوفی، معاصر عطار، در تذکره لباب الالباب، ۲۳۲ از آن شمس الدین محمد بن طغان کرمانی است (شغیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۱)

۱۴- مانند شعر بسیار معروف منسوب به سنایی که شاید معروف ترین شعر او باشد: ملکا ذکر تو گویم که تو یاکمی
و خطایی که با همه ی شهرت بسیار، در هیچ کدام از نسخه های معتبر دیوان او که قرن دهم کتابت شده وجود
ندارد از جمله نسخه ی بسیار قدیمی موزه ی کابل احتمالاً از اوایل قرن هفتم و نسخه ی کتابخانه ی بایزید ولی
الدین به شماره ۲۶۲۷ مکتوب در ۶۸۴-۶۸۳ و نسخه ی کتابخانه ی ملک به شماره ی ۵۴۶۸ از قرن هشتم و
نسخه ی کتابخانه ی ملی به شماره ۲۳۵۲، یا غزل بسیار زیبا و معروف ابلیسیه:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود / سیمرخ عشق را دل من آشیانه بود. که در هیچ کدام از نسخه های معتبر فوق
وجود ندارد و با جهان بینی و طرز تفکر عرفانی سنایی هم قابل تطبیق نیست (همان: ۴۰-۴۱)

۱۵- پروفیسور سید امیرحسین عابدی با تاکید بر اهمیت نسخه های خطی، حتی پس از چاپ های متعدد آن ها،
اشاره می کند که شادروان محمدتقی مدرس رضوی "دیوان انوری" را در دو جلد تصحیح و به چاپ رسانده اند،
ولی چون از نسخه های خطی موجود در هند استفاده نکرده است بسیاری از اشعار او به چاپ نرسیده است، وی
مقاله ای مفصل تحت عنوان "سه نسخه ی خطی پرارزش دیوان انوری" نوشته و اشعار تازه کشف شده ی انوری
را اضافه کرده است. (عابدی، ۱۳۸۱: ۲۴۱-۲۴۲)

۱۶- نسخه های بی شمار خطی و چاپی از تذکره الاولیاء یافت می شود و آقای دکتر استعلامی تذکره الاولیاء را با
زحمات فراوان تصحیح کرده اند، اما از نسخه های هند استفاده نکرده اند. من در موزه ی ملی دهلی نو قدیم
ترین نسخه ی آن را پیدا کرده ام که در قونیه نوشته شده ... شادروان سعید نفیسی سال تالیف این تذکره را ۶۱۷
هجری نوشته اند در حالیکه در نسخه ی قونیه به صراحت ۶۱۳ آمده است که ممکن است سال کتابت
باشد (همان: ۲۴۱-۲۴۲) و، ر.ک. بی نوشت شماره ی ۱.

منابع و مأخذ

پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۹) عرفان اصیل در سفینه ی تبریز، مجله ی "نامه ی بهارستان"، سال اول، شماره ی ۲،
ص ۶۲ پاورقی

حسین خوارزمی، کمال الدین (۱۳۶۰) مینوع الاسرار فی نصابح الابرار، تصحیح دکتر مهدی درخشان، تهران،
انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

_____ (۱۳۸۴) جواهر الاسرار و زواهر الانوار، تصحیح دکتر محمدجواد شریعت،

تهران، اساطیر

دامادی، سید محمد (۱۳۶۷) ابوسعید نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران

ذکاتوی قراگزلو، علی رضا (۱۳۸۱) ماجرا در ماجرا، تهران، انتشارات حقیقت

سبحانی، توفیق (۱۳۸۴) "زندگانی و آثار پروفیسور احمد آتش"، مجله ی آینه ی میراث، سال سوم، شماره ی پیاپی ۳۱۳۰، صص ۳۶۸-۳۷۰

سجادی، ضیاء الدین (۱۳۶۶) سیری در اندیشه و شناخت (معرفت)، تهران، انتشارات پازنگ

_____ (۱۳۷۲) مقدمه ای بر میانی عرفان و تصوف، تهران، انتشارات سمت

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) زیورپارسی (نگاهی به زندگی و غزل های عطار)، تهران، انتشارات آگاه

_____ (۱۳۸۱) "طراز الاخبار"، مجله ی نامه ی بهارستان، سال سوم،

شماره ی اول، ص ۱۱۹ پاورقی

شمیل، آن ماری (۱۳۶۷) شکوه شمس، ترجمه ی حسن لاهوتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

عابدی، امیرحسین (۱۳۸۱) ترقیمه ی و مهرها و عرض دیده ها، مجله ی نامه ی بهارستان، سال سوم، شماره اول

ص،

۲۴۲-۲۴۱

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳) منطق الطیر، تصحیح دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن

فتوحی، محمود (۱۳۷۹) نقدخیال (نقد ادبی در سبک هندی)، تهران، نشر روزگار

_____ (۱۳۸۲) نظریه ی تاریخ ادبیات (نقد و بررسی تاریخ ادبیات نگاری در ایران)، تهران،

انتشارات ناژ

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱) رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی،

تهران، زوار

کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۷۲) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، تهران مؤسسه ی

نشرها

گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۶) مولویه بعد از مولانا، ترجمه ی دکتر توفیق هـ سبحانی، تهران، کیهان

لاهوری، حسن (۱۳۸۶) "شرح اسرار و شرح انقروی" "اطلاعات حکمت و معرفت"، سال دوم، شماره ی ۷،

صص

۱۱۸-۱۱۶

مایر، فریتس (۱۳۷۸) ابوسعید ابوالخیر (حقیقت و افسانه)، ترجمه ی مهرآفاق بایبوردی، تهران، مرکز

نشر دانشگاهی

مایل هروی، نجیب (۱۳۸۰) تاریخ نسخه پردازی و تصحیح انتقادی نسخه های خطی، تهران، سازمان چاپ و

انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

- محمدی، پروانه (۱۳۸۰) انقروی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۰، صص ۳۹۹-۴۰۰
- منصورموند، علی رضا (۱۳۶۵) ارسال المثل در مثنوی، تهران، انتشارات سروش
- منور، محمد (۱۳۷۱) اسرار التوحید، تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه
- مرحد، محمد علی (۱۳۷۵) شمس تبریزی، تهران، انتشارات طرح نو
- نیکلسون، رینولد. الین (۱۳۷۴) شرح مثنوی مولانا، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، جلد ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.